

قدیمی ترها بیشتر به یاد می مانند

گفت و گو با منوچهر اسماعیلی: از دوره ها و نقش ها و بازیگران و همکارانی که دیگر همتا ندارند

زمان انتشار: بهمن ۹۶

چاپ شده در: ماهنامه سینمایی فیلم

مقدمه: در نوشته‌ای درباره‌ی آقای اسماعیلی (با تیتراژ صدای منوچهر اسماعیلی، طنین و تصویر قهرمان: آن صلابت لرزان"، ماهنامه‌ی فیلم، شماره ۴۸۵، نیمه‌ی دی ۱۳۹۳)، آرزوی محال کرده بودم که کاش می‌شد طنین و ترک‌های صدای ایشان را همزمان با نقل جمله‌ای و توصیف حالت و لحن گفتن آن، به گوش خواننده‌ی مجله رساند. این آرزو و حسرت برآمده از برآورده نشدن آن، در گفتگو با ایشان که خود آرزوی دیرینم بوده و تحقیقش به جادو می‌ماند، طبعاً بیشتر می‌شود. عین به عین آوردن واژه‌های خود ایشان و توصیف برخی حس‌ها و واکنش‌های صورت‌شان در حین صحبت، تلاش برای انتقال آن احوالی است که وقتی در پیشگاه این مصداق عینی و شنیداری «کاریزما» نشسته‌ای، داری. میان انبوه گویندگان از یادنرفتنی تاریخ دوبلاژ ما، دو نفر بیش از همه «حضور» و رخساری همپای تأثیر صدایشان داشته‌اند: خانم ژاله کاظمی و آقای منوچهر اسماعیلی. این دو بیش از همه، این گونه‌اند که اگر عکس‌شان را کنار صورت ستاره‌های سینمای دنیا بگذاری - کنار همان‌ها که اینان به جایشان حرف زده‌اند، از الیزابت تیلور و سوفیا لورن تا گریگوری پک و چارلتون هستون - به هم می‌آیند. سطح اعتبار و وزن اثرشان، تفاوت ندارد. این، هیچ از ویژگی‌های لازم کار دوبلورها نیست. ولی خوب؛ وقتی محضر آدم صاحب این صدا و صورت را دریابی، دُر یافته‌ای.

- پوریا: آقای اسماعیلی عزیز و بزرگ، امسال بزرگداشت شما در جشنواره‌ی فجر برگزار می‌شود، در حالی که اوایل دهه‌ی هفتاد وقتی از آقای خسروشاهی تقدیر شد شما آن عبارت معروف را فرمودید که «مجله فیلم با این کار دلجویی تاریخی کرد». سال ۸۸ هم علی معلم فقید ما در جشن حافظ بزرگداشتی برای شما برگزار کرد. به نظرتان در این دهه‌ها نوع و میزان قدردانی از دوبله و دوبلورها کافی بوده؟

- آقای منوچهر اسماعیلی: نه. به هیچ وجه. شاید دلیلش ترس بوده. می ترسند این کار مسئولیت ایجاد کند. برای خودشان. مسئولیت برای همان ها که دارند تقدیر می کنند؛ نه آنها که تقدیر می شوند. افراد مورد تقدیر که عمری کارشان را با بیشترین تلاش و مسئولیت پذیری انجام داده اند و برای همین تقدیر می شوند. اما مسئولان، نه. کمتر تقدیر کرده اند، چون قدردانی سؤال به همراه دارد: شما که این قدر قدردان هستید پس چرا به فکر آینده این افراد نیستید؟ شما که این قدر جوان ها را تحریص می کنید، برای کدام آینده؟ برای آینده واهی؟ دستمزد شنیعی که امروز به همکاران من می دهند واقعاً خجالت آور است. شرم می شود که واقعاً با این حقوق چه گونه زندگی می کنند. امروز ممکن است تب این کار اجازه ندهد جوان ها متوجه شرایط شوند، اما بعداً کم کم متوجه می شوند و زمانی می فهمند که صدای شان به جایی نمی رسد. وظیفه خودم می دانم که صدای آن ها را به گوش کسانی که پنبه در گوش شان گذاشته اند برسانم. متأسفانه قرار نیست گوش شنوایی وجود داشته باشد.
- پوریا: شما این روزها کم تر کار می کنید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: به کار دعوت می شوم اما خیلی ها را نمی پذیرم. تا وقتی شرایط همکارانم سروسامان نگیرد، آرام نمی گیرم. آن ها باید از این حالت خارج شوند و دستمزدشان تغییر کند. حالا قول هایی به من داده اند، اگر عملی شود.
- پوریا: پس می توانیم بگوییم حتی وقتی مسأله بزرگداشت تان مطرح شد بیش تر نگران وضعیت صنف و جوان ها هستید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: اصلاً نمی خواستم این بزرگداشت را قبول کنم. اگر اصرار همسر و تشویق دخترم نبود نمی پذیرفتم. حتی همین گفت و گو را. فرداشب هم باید به تلویزیون برم...
- پوریا: برای گفت و گوی برنامه «شهر فرنگ» شبکه خبر.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله. خب اگر افتخاری در این بزرگداشت باشد باید با رفقایم تقسیم کنم؛ نه این که به تنهایی به خانه خودم ببرم. ما همه با هم هستیم؛ هیچ وقت «من» نیستیم.
- پوریا: یعنی در قبال پذیرفتن این بزرگداشت سعی کردید امتیازاتی برای صنف بگیرید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: (بعد از کمی مکث و با نارضایتی از آشکار شدن این قرار): بله.

جدیت، کاریزما و صدای فارسی قهرمان ها: در کار ما رقابت، رکن اول است

- پوریا: حدود ده سال پیش در یک برنامه زنده تلویزیونی با اجرای هرمز شجاعی مهر وقتی از شما پرسید آیا امکان دارد دیالوگی از شخصیت های "هزارستان" را برای بیننده های برنامه دوباره بگوئید به صراحت و کمی تند، گفتید نه. به جنبه های دیگری از این پاسخ، بعدتر می پردازیم اما الان و در شروع، این جنبه برایم مهم است: بخشی از شهرت شما سوای کاری که روی صدا اتفاق می افتد، به مغناطیس حضور و کاریزمای شما برمی گردد. حتی خیلی ها کمی از شما می ترسند. از این برداشت حس خوبی دارید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: این برداشتی است که شما دارید، من چنین خصوصیتی ندارم که کسی از من بترسد. مگر من لولو خُر خُرِه ام؟! هر کسی جایگاه خودش را دارد. من در کارم خیلی جدی ام. خارج از کار، در گفت و گو تا جایی که در وسع و توانم باشد پاسخ می دهم. در غیر این صورت، دروغ و دغل در کار ما نیست.
- پوریا: همین که می فرمایید، نشان می دهد که آقای منوچهر اسماعیلی جایگاه فعلی اش را مرهون تعریف و تمجیدها نمی داند. بلکه وقتی به تعهدی که داشته، به خلاقانه ترین شکل ممکن عمل کرده، احساس می کرده که درست پیش رفته است.
- آقای منوچهر اسماعیلی: البته تحسین کارگردان من را به وجد می آورد، اما تحسین غیرکارگردان به نظرم تحسین صوری است. تحسین کارگردان، حسی و واقعاً قابل اعتناست. آنچه که به تن من می نشیند و به وجدم می آورد این است که آثار رضایت را در چهره کارگردان ببینم. اگر کارگردان رضایت نداشته باشد دنیا روی سرم خراب می شود. این اساس کار ماست.
- پوریا: طبیعتاً این در مورد کارگردان های ایرانی معنا پیدا می کند. اتفاقاً در مقاله ای که جسارت کردم و در دی ماه ۹۳ درباره تأثیرات کار شما نوشتم، با این موضوع شروع کردم که خیلی از ما با صدای شما به سینما علاقه مند شدیم. بازیگران بزرگی در سینمای کلاسیک و بعد از آن بودند و صدای فارسی خیلی از آنها شما بودید. مگر آدم از اول با چیزی غیر از علاقه به بازیگرها، نسبت به سینما و جادوی آن کشش پیدا می کند؟ این اتفاق بزرگی است. بعضی ها این موضوع را دم دستی می بینند

و نهایتاً از این طریق علاقه‌مند به "دوبله" می‌شوند. اما ما از طریق صدای شما و آن نسل طلایی علاقه‌مند به خود "سینما" شدیم. در مورد صدای شما روی بازیگران فرنگی، تحسین توسط بازیگر یا کارگردان اتفاق نمی‌افتد. اما این تأثیر، و رای هر تحسینی است...

- آقای منوچهر اسماعیلی: خود ما هیچ وقت چنین توقعی نداشتیم. به این تأثیر یا به احتمال اش فکر نمی‌کردیم. اگر همچین اتفاقی افتاده روی محدوده تأثیرات خود سینما بوده و البته شاید کمبود رقیب. رقابتی که از میان ما قهرمان می‌سازد و البته رقیب درست؛ نه یک حسود. در کار ما رقابت، رکن اول است. بدون این که خودمان بدانیم یا کسی را هدف قرار بدهیم، خود هنرپیشه‌ای که به جایش صحبت می‌کنیم هدف ما را تشکیل می‌دهد. اگر موفق شدیم، بیننده را راضی کرده‌ایم و می‌شود در چهره مردم این را خواند و دید. این‌هایی که از سینمای قدیم صحبت می‌کنند همه‌شان از این دل‌تنگی یاد می‌کنند. مجموعه کار ما یک مجموعه‌ای بوده که دل‌تنگی آورده؛ با فیلم‌های خوب، مدیران دوبلاژ خوب و راهنمایی‌های خوب. چون ما بدون راهنمایی‌های آن‌ها به جایی نمی‌رسیدیم. آن‌ها بودند که ما را ساختند، راهنمایی کردند و از انحراف جلوگیری کردند.

- پوریا: شما بسیاری از قهرمان‌ها را گفته اید. از "ال سید" و "بن هور" و "کرامول" تا سِرِ توماس مور "مردی برای تمام فصول" و مانوئل آرتیگز "اسب کهر را بنگر" و "ناخدا خورشید" و "قیصر". دل‌تنگی برای سینمای قدیم که در موردش اشاره کردید کمی فراتر می‌رود و تبدیل می‌شود به دل‌تنگی برای نوعی از انسانیت که دیگر وجود ندارد و ارزش‌هایی که دیگر کسی نمی‌فهمد که ارزش‌اند. این قدر مجاورت و همنشینی صوتی و بصری با آدم‌هایی که بزرگ بوده‌اند و الگوی قیام‌ها و باورها، آیا در فردیت شما هم اثر داشته؟

- آقای منوچهر اسماعیلی: من چنین انتظاری نداشتیم، ولی قطعاً اثر داشته. قطعاً این‌طور بوده و این‌طور شده. آهسته‌آهسته و کم‌کم... من ناگهان و یک شبه به این‌جا نرسیدم. میلی‌متر به میلی‌متر یاد گرفتم. از آن جایی که دوست داشتم یاد بگیرم و جزو پیش‌تازهای این کار باشم، بدون این که خودم بخواهم در کورس اول افتادم و در نتیجه باعث رضایت خیلی‌ها شدم، از جمله خودم. و خودم را کم‌کم در این کار شناختم. البته رضایت مردم خیلی رویم اثر گذاشت و هنوز هم اثرگذار است. با این که الان کارها در ورطه سقوط است و کاری نیست که بشود با آن توانایی‌های عرصه دوبله را به نمایش گذاشت، اما به هر حال هنوز که ما نفس داریم و جان داریم، می‌توانیم گذشته را به نوعی تداعی و زنده کنیم. به شرط

این که فیلمش باشد و البته متأسفانه نیست. بی توجهی مسئولان بزرگ‌ترین آفتی است که به جان این کار افتاده. از مسئولین دولتی گرفته تا مسئولین خصوصی.

- پوریا: بی توجهی به کلیت دوبلاژ یا به سطح کاری که انجام می‌شود؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: به بدنه سینما که ما جزو کوچکی از آن هستیم، بها داده نمی‌شود. اگر چیزی گفته شود فقط برای خالی نبودن عریضه و رفع معضل در آن لحظات است، اما زیربنای علمی ندارد. کسی که در جایگاه مسئول با من راجع به کارم صحبت می‌کند هیچ دانشی در مورد کار ما ندارد. فقط می‌خواهد یک جوری سَمَبَل کند و بگوید من این کار را کردم. می‌گویند ما رفتیم و معضل را پیدا کردیم. خب؛ درمانش چه؟ از کجا و چه گونه؟ ما به شما گفتیم، شما چه کردید؟
- پوریا: همین دیگر. همین اعتراض‌های شما مرا برمی‌گرداند به آن نکته: اگر ما می‌گوییم قهرمان‌ها را از طریق صدای آقای اسماعیلی، بزرگ داشته‌ایم، بخشی از این منش و آداب در خود ایشان هم وجود داشته. فقط کار تکنیکی نیست. صدای سِرِ توماس مور را در موعظه‌اش، در صمیمیتش با خانواده، در طعنه مهربانانه به پیشخدمتش، در فریاد اعتراضش در دادگاه، در خودداری‌اش که می‌شنویم، برای ما یادآور نهایت خلوص و نگاه انسان بوده. همیشه احساس کرده‌ایم منوچهر اسماعیلی خیلی شبیه آدم‌هایی است که جای‌شان صحبت کرده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: شبیه که نیستم اما سعی کردم در پوست‌شان بروم. در پوست این شخصیت‌ها رفتن، شباهتی را هم در پی دارد. اما بعد از پایان کار ما از این پوست درمی‌آییم و سر جای خودمان برمی‌گردیم. باید منتظر کار بعدی باشیم تا ببینیم از این به بعد باید وارد چه نقشی بشویم. هر نقشی ویژگی خودش را دارد. همین "هزارستان" که گفتید یا خیلی از نقش‌های دیگر، باید لنگه‌اش را در جامعه پیدا می‌کردم. برای آقای علی کسمایی مدیر دوبلاژ آن سریال عظیم، زیاد زحمتی نبود، چون زحمت‌هایش را برایم کشیده بود. حالا من بودم که باید پیدا کنم و بدانم این آدم کجای جامعه قرار گرفته. تفنگچی‌ای که عامل ترورهای سیاسی می‌شود، کجای آن تاریخ و جامعه بوده، آن خان حاکم چه مَنَشی دارد، آن آدم لانتوری چه جوری است (اشاره به شعبون استخونی)...
- پوریا: حتی آن مأمور آمار که مرحوم جمشید لایق بازی می‌کرد و جور خیلی خاصی تُک‌زبانی و تند به جای او گفتید...

- آقای منوچهر اسماعیلی: بله؛ آن مأمور آمار که در بخش های کوتاهی از سریال حاضر است؛ ولی برای خودش کاراکتری می شود و دنیایی دارد و حرف هایی... باید هر آدمی را پیدا می کردیم که کیست و از کجای جامعه آمده؛ چه نقش های جدی و چه نقش های کمدی و مضحک.

استادان قدیم، «صداکُلفت»ها و شوخی آقای کیمیایی: مردی جدی که صدای کمدین ها می شود

- پوریا: درباره آقای علی کسمایی و آن چه از توانایی های شما کشف کردند، چه می توانیم بشنویم؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: شادروان علی کسمایی آن موقع که مدیر دوبلاژ بود من دانش آموز دبیرستان بودم. ایشان به اصطلاح متوجه شده بود که من دارای استعدادکی هستم. ما را برای فیلمی که اسمش "دروازه های پاریس" بود دعوت کرد. فیلم را در استودیوی ایران فیلم، همین جایی که حالا خانه سینماست، برای ما گذاشت و دیدیم. به من گفت نقش تو یک آدم ژنده پوش لوده بیکار است که کسی به او توجهی نمی کرد. در خلال فیلم کسی به این آدم پناه می برد که صدایش را مرحوم سعید شرافت می گفت. این مرد در طول زندگی اش همیشه لوده ای بیش نبود و حالا متوجه شده بود که دارای منشأ اثری شده، کسی به او پناه آورده و به جای این که بچه ها با او بازی کنند و او لودگی کند، وارد عرصه دیگری شده. کاراکتر باید به بچه هایی که می آمدند سراغش برای بازی و شوخی، می گفت: «وقت ندارم». آن موقع حس می کردم که نمی توانم این نقش را بگویم. تمرین می کردم و آقای کسمایی فقط قدم می زد. مدرسه ام دیر شده بود و باید می رفتم. به جایی رسیدم که دیگر عاصی شدم و جمله «وقت ندارم» را با حالتی که می خواهم بگویم و بروم، گفتم. مرحوم کسمایی هم جمله ای گفت که خوب یادم است. دست گذاشتند روی شانهام و گفتند: «همینه. حالا پاشو برو مدرسه ت». ده-پانزده روز کار این فیلم طول کشید. من کم کم متوجه این نقش شدم و به قول معروف هم خودم را نجات دادم و هم نقش را. البته تا آقای کسمایی تأیید نمی کرد صحنه ای را بر نمی داشتم. با رضایت کامل ایشان این نقش گفته شد.
- پوریا: بعدها که جایگاهتان بالا رفت، آقای کسمایی در کارهای مختلفی مثل سریال "هزاردستان" مسئولیت سنگینی را به دوش شما گذاشت. پنج نقش مختلف که سه تای آن (مشایخی، انتظامی، کشاورز) از اصلی ها بود. در طول چند دهه با این که خودتان مدیر دوبلاژ شدید و مسئولیت های

- مختلفی را به عهده گرفتید، آقای کسمایی همچنان به شما اعتقاد داشتند. در حالی که در فضای ما خیلی اوقات وقتی کسی به اصطلاح بزرگ می شود دیگر زیر چتر «اوستاکار» نمی ایستد.
- آقای منوچهر اسماعیلی: غیر از شادروان آقای کسمایی خیلی ها بر گردن من حق دارند، اما ایشان جایگاه ویژه ای دارند. خب، بله. ما همیشه آداب شاگردی را به جا می آوردیم... (بعد از اندکی مکث) از این صحبت ها...
- پوریا: اهل این بودید که افرادی را در کوچه و خیابان در نظر بگیرید و صدایشان را الگو کنید؟
یعنی اهل مشاهده زیاد در سطح مردم و جامعه بودید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله. قطعاً. خیلی صداها را همین طوری پیدا می کردم. به خصوص در مورد نقش های کمیک. باید بدون این که شخص مورد نظر متوجه شود این کار را می کردم. خودم جواب معما را در چهره و حرف زدن آن شخص پیدا می کردم. این در مورد فیلم های کمدی بارها اتفاق افتاد؛ مثل فیلم های چیچو یا حتی سریال "ستوان کلمبو" و صدای پیتر فالک با آن طرز حرف زدن. چیچو را از حرف زدن یک شاطر نانوایی و پیتر فالک را از یک مکانیک گرفتم و البته ورز دادم و عوض کردم و به یک شکل بیان و لحن تبدیل کردم. که بعد دیگر آن حرف زدن پیتر فالک کشیده شد به سینما.
- پوریا: و البته به همان شکل حرف زدن جای مرحوم بیک ایمان وردی منجر شد. در مطلبی نوشته بودم که صدای شما روی صورت بیک «نمک خودساخته و خودریخته» ای از جانب شما بود. بی آن صدا، بیک اساساً با آن صورت خشن این قدر مناسب کمدی نبود. وقتی آدم ها خود شما را می شناسند فکر می کنند این میزان از شوخ طبعی، کجای وجود این آدم است؟ روراست بگویم، آدم حتی نمی تواند شما در موقعیت درآوردن این صداها تجسم کند. مثل همان جوابی که به مجری تلویزیون دادید و اول بهش اشاره کردیم، انگار این اتفاق در اتاق دوبله می افتد و فقط در آن جاست که می توانید رها باشید، شیطنت کنید و صدای مضحک درآورید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، همین طور است. ما کارهای مان در همان اتاق تاریک انجام می شود. بیرون از اتاق از این کارها نمی کنیم. البته ضرورت کار این را ایجاب می کند و بسته به فیلمی که دوبله می کنیم این به تعبیر شما شیطنت را از دورن ما به سمت خودش جذب می کند. اگر جذب نکند، پس می زنیم. حتماً جذب می کند که ما مبادرت به این کار می کنیم.

- پوریا: حتی آن گروچو مارکسی که شما می‌گفتید و دوبله‌های جدیدتر و تلویزیونی شاهکارهای برادران مارکس بود و در دهه هشتاد پخش شد، وقتی به جای گروچو فریاد می‌زدید و شعرهای کوچه‌بازاری می‌خواندید، به شوخی می‌گفتم نمی‌توانم تصور کنم حتی فرزند آقای اسماعیلی هم بتواند او را در لحظه گفتن این دیالوگ‌ها تجسم کند...
- آقای منوچهر اسماعیلی: (می‌خندد) حتماً نمی‌تواند...
- پوریا: و هیچ وقت هم در خود زندگی، آن حرکات را از شما ندیده؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: به هیچ وجه. اینها مال کار ماست. محدود به همان اتاق تاریک است. آن جاست که راه پیش روی ما باز است تا برود و به هدف که خود کاراکتر فیلم باشد، برسد.
- پوریا: یعنی مثلاً در جمع‌های دوستانه هم هیچ وقت نشده صدای خاصی را رو به دوستان درآورد.
- آقای منوچهر اسماعیلی: ابداً.
- پوریا: از یک وجه دیگر، شاید کمی روانشناسانه این سؤال را می‌پرسم: کسی که این شوخ‌طبعی در وجودش هست اگر دوبلور نمی‌شد این شوخ‌طبعی را کجا ممکن بود بروز بدهد؟ بالأخره گاهی اوقات طنزی که در یک آدم وجود دارد بخشی از نیازهای درونی‌اش این است که آن را بیرون بریزد.
- آقای منوچهر اسماعیلی: اگر دوبلور نمی‌شدم معلوم نبود این شوخ‌طبعی در من ایجاد می‌شد.
- پوریا: یعنی ممکن است خود نقش‌ها باعث شوخ‌طبعی شما شده باشند؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله.
- پوریا: خیلی جالب است. پس نوعی که شما خودتان را به این حرفه وصل و وقف آن کردید، حتی یک جاهایی شخصیت دیگری از شما ساخت.
- آقای منوچهر اسماعیلی: آن هم در محدوده خود کار.
- پوریا: بخشی از چیزی که عرض کردم، بسته به این است که مردی با این کارها و آدم شناسی‌ها، چه قدر آدم «زندگی کرده»‌ای است و چه قدر همه جور رفاقت و مردانگی و مسائل پیچیده را تجربه کرده. در مسیر زندگی با کارگردان‌هایی مثل آقایان کیمیایی، حاتمی، تقوایی و دیگرانی که در فضای روشنفکری دهه های چهل و پنجاه، حاضر و ناظر و مهم بودند، هم‌نشینی داشتید؟

- آقای منوچهر اسماعیلی: ما غیر از زمان صدابرداری هیچ وقت با این آقایان نشست و برخاستی نداشتیم.
- پوریا: یعنی آدم رفیق بازی نبودید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: شانس و فرصتی نداشتیم که خارج از کار رفاقت داشته باشیم. امثال آقای کیمیایی این قدر گرفتاری شغلی دارند که به امثال من نمی رسند. همان موقع که رونق کاری مان بود، بیش تر سرگرم دوبله بودیم، در استودیوهای مختلف. اگر فیلمی از ایشان عرضه می شد افتخار پیدا می کردیم تا در نقش شخصیت یا شخصیت هایی برای فیلم ایشان صحبت کنیم.
- پوریا: اما آقای کیمیایی یک اعتقاد فراتر از کار حرفه ای به شما دارند. مثلاً چندی پیش به اتفاق ایشان فیلم "آی مثل ایکاروس" (در ایران: "ترور") را می دیدیم که زنده یاد آقای ایرج ناظریان ایو مونتان را گفته بود، آقای کیمیایی می گفتند بعد از این که کار و صدای منوچهر اسماعیلی گرفت، یک سری صداکلفت وارد سینما شدند - که آقای ناظریان و نصرالله مدقالچی را مثال می زدند و با آن که بنده کار این دو دوبلور را بسیار باارزش می دانم، نظر ایشان بود - و فکر می کردند هر کسی صدایش کلفت است خیلی خوب می گوید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: (با خنده ای که آمیزه ای است از شوق و خجالت) آقای کیمیایی خیلی خوب و کاریکاتوری این را می گوید. طبیعتاً می داند چه می گوید و کار ما را راحت کرده. بعضی وقت ها خیلی خصوصی این حرف را می زند و وقتی می گوید، کاریکاتوری هم می سازد. ولی این یک واقعیت است. بعضی ها فکر می کنند با داشتن چنین ابزاری می توانند بخشی از سینما را فتح کنند که این بستگی به سلیقه مردم دارند که این را می پذیرند یا نه. گو این که خیلی از فیلم ها با صداهایی از این دست کار شده و موفق هم بوده؛ چه ایرانی و چه غیر ایرانی. به هر حال خیلی خوش حالم که امثال آقای کیمیایی این تفکیک ذهنی را دارند. این برایم امتیاز بالایی است که چنین شخصیتی امتیازی به من می دهد و برایم از هر گوهری بالاتر است.
- پوریا: آقای کیمیایی در طول این سال ها پیشنهاد بازی هم برای شما داشته یا این شایعه ای است که دهان به دهان، اشتباه به ما رسیده؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: من چندتایی کار بازیگری داشته ام. فیلم "شب های زاینده رود" را داشته ام. "توتن ها پیر و خسته اند" را داشته ام که ناتمام ماند؛ و "میرزا کوچک خان". اما در کل عرصه کار ما

اجازه بازی جلوی دوربین را نمی دهد. چون ما بیشتر به اتاق های تاریک دوبله دل بسته ایم تا این که جلوی دوربین باشیم. به این چیزها خو نکرده ایم.

- پوریا: به وسوسه این کار هم تن نداده اید؟ احتمالاً قبلاً پیشنهادها بیشتر بوده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بستگی به این داشته که چه کسی چه چیزی می خواسته بسازد و شرایط من را می دانسته. من الان دیگر آن حافظه را ندارم که دیالوگی را حفظ کنم و خیلی برایم سخت است. اگر هنوز در دوبله کار می کنم به این خاطر است که از روی نوشته و با تمرین متن را می خوانم. اما موقع فیلم برداری نمی شود این کار را کرد. اگر کسی تپتی بزند کار بقیه خراب است.

دوبله به منزله نوعی بازیگری: امروز آن قهرمان ها وجود ندارند

- پوریا: بحثی در مکاتب و سبک بازیگری مطرح است که می گویند بازیگر باید وکیل مدافع نقشش باشد، حتی اگر نقش قاتل را بازی کند. وقتی کاراکتر المر گنتری (برت لنکستر) در طنین صدای شما شبیه یک مؤمن واقعی حرف می زند، آدم باورش را باور می کند. در مورد سر توماس مور، شما قداست و باورهای او را در جان تماشاگر می نشانید. تصور می کنم خودتان را مثل شارح شخصیت می بینید. این مرادوه عاطفی و اعتقادی را با شخصیت ها داشتید؟ مثل این است که نقش ها را دوباره بازی کنید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: قطعاً غیر از این نمی تواند باشد. در "مردی برای تمام فصول" که مثال زدید، باید این کار را می کردم. دیالوگ های متنوع را باید با تنوع و به جا می گفتم که با عکس العمل ها درست دریابید. چون روی این عکس العمل ها زحمت کشیده شده. در بازی پل اسکافیلد، آن خلوص بود و من باید صدایش می شدم. درست است؛ شبیه خود بازیگری است. تمام آن مراحل درک شخصیت، توی کار ما هم هست. بدون این نمی شود. در آن دادگاه آخر، اگر کشف نکرده باشید که چه طور آن مرد آرام به این فریاد می رسد، چه طور می توانید حس و دلیل فریادش را به باور تماشاگر بنشانید؟ حتی در فیلم "دانتون" هم او با آن که در جایگاه متهم است، قاضی را به چالش می کشد. این خیلی مهم است. می بایستی این کار را بدون اغراق انجام می دادم، همان طور که بازیگرش ژرار دوپاردیو اجرا کرده بود.

- پوریا: با همان حسی که در خیلی کارهای شما جاری است: ترکیبی از صلابت و شکنندگی. شبیه نوعی جهانی بینی است؛ مثل فیلم "محمد رسول الله" و جایی که حمزه (آنتونی کوئین) صدایش را برای پیغمبر بلند می کند که فرمان جنگ بدهیم و بعداً ابراز شرمساری می کند.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، متأسفانه الان چنین قهرمان هایی وجود ندارند. خلق نمی شوند.
- پوریا: برای همین این سال ها کمتر کار می کنید... برای همین بر خلاف تصور کلیشه ای درباره حافظه کوتاه مدت و درازمدت، شما کارهای قدیم تر را دقیق تر به یاد دارید. چون بخشی از وجودتان شده اند.
- آقای منوچهر اسماعیلی: (مکث و فکر می کند) بله...
- پوریا: بازیگرانی که دوبلور ثابت آنها بودید، سرجایشان. اما برخی بازیگران بودند که نقش های معدودی از آنها را گفتید. اجازه می خواهم از آنها بگوییم. مثلاً مارلون براندو در "کوئیمادا"... فکر می کنید برای براندو مناسب بودید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: این نقش را اصلاً یادم نیست.
- پوریا: همفری بوگارت را در "ساعات ناامیدی" یادتان می آید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله.
- پوریا: فکر می کنید جزو کارهای خوبتان بود؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، حتماً.
- پوریا: صدای شما گرم است و رگ و خون دارد. بوگارت همیشه کاراکترهای سرد و صورت سنگی را بازی می کرد...
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، آن نقش را با همان خونسردی لازمش گفتم. آدمی بود که از چیزی جا نمی خورد. دستپاچگی توی کارش نبود.
- پوریا: روح پدر هملت در نسخه کوزیتسف را چه طور؟ این صدا از شما بسیار عجیب بود و هیچ وقت جای دیگری چنین صدایی از شما نشنیدیم. طنینی دارد که آدم فکر می کند با دستگاه های دیجیتال امروزی گرفته شده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، به یاد دارم. در تاریخ درام، نقش معروفی است. آدم اینها را یادش نمی رود.

- پوریا: برخلاف همیشه، آنتونی کوین در "زوربای یونانی" را شما نگفتید و چنگیز جلیوند به جایش صحبت کرد. دلیلش چه بود؟ آیا همزمان مشغول کار دیگری بودید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: اینها سلیقه‌ای است. ممکن است مدیر دوبلاژ این طور تصمیم گرفته باشد.
- پوریا: به نظرم می‌رسد از همان الگوی شما پیروی کرده و به روش شما جای آنتونی کوین صحبت کرده. با کمی تته‌پته کردن عمدی و همان طور بریده‌بریده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: این فیلم را ندیده‌ام.
- پوریا: جای لینو ونتورا در فیلم ۲۰۰ دقیقه‌ای "بینوایان" که تلویزیون ما در دهه شصت در قالب مینی سریال پخش کرد هم حرف زدید. ژان والژان او با صدای شما دردمندی خاصی داشت.
- آقای منوچهر اسماعیلی: برای والژان، عالی بود. صورت اش در هر دو دوره والژان به عنوان زندانی و به عنوان شهردار، تناسب داشت. عمق داشت... جای لینو ونتورا زیاد صحبت کرده‌ام. همین‌طور جیمز کاگنی، درک بوگارد، گریگوری پک هم زیاد گفته‌ام.

جدیدترها، بی‌علاقه‌گی به انیمیشن و دیالوگ‌های پس-گردنی: هیچ چیز مطلق نیست

- پوریا: در کنار قهرمان‌هایی که نام بردیم، جای نقش‌های بدطینت هم گویندگی کرده‌اید. هرچند گاهی کمیک بوده‌اند و بیشتر صفت «بدجنس» به آنها می‌خورده. مثل والتر ماثو در "شیرینی شانس" یا سیبیل در "ایرما خوشگله".
- آقای منوچهر اسماعیلی: در این موارد بیشتر خود هنرپیشه‌ها کمک می‌کنند. ما چیزی به نقش اضافه نمی‌کنیم. نقش منفی گفتن هم افتخاری است؛ این که آدم بتواند در مقابل نقش‌های مثبتی که گفته، نقش منفی هم اجرا کند. مهم این است که بتوانید نقش را به خوبی اجرا کنید تا قانع‌کننده باشد. در فیلم "مسیر سبز" نقش جان کافی که آدمی منفی بود را می‌گفتم. اما از طرفی دیگر اشک تمام آدم‌های زندان را درمی‌آورد. در واقع یک شخصیت منفی بود که هر چه فیلم جلو می‌رفت به مثبت گرایش پیدا می‌کرد.
- پوریا: حتی در انتها مثل یک قدیس می‌شد... آن فیلم با مدیریت آقای خسروشاهی، دوبله ممتازی داشت. با این که فیلم جدیدتر بود، آدم یاد کارهای ماندگار پیش از انقلاب یا اوایل بعد از انقلاب می‌افتاد...

- آقای منوچهر اسماعیلی: چون آقای خسروشاهی بیشتر از شتاب معمول، روی کار وقت می گذارد. با وسواس تمام هر گوینده ای را انتخاب کرد. خود فیلم هم البته تفاوت داشت. با جریان سینمای روز، یکی نبود.
- پوریا: وقتی اشاره کردید که چیزی به نقش اضافه نمی کردید، قاعدتاً باید برداشت کنیم که شما همیشه از مخالفان مزه پرانی های پس-گردنی بوده اید. ولی به نظر من این طور نبوده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: اگر به جا باشد، نه. مخالف نیستم. نقش های فانتری و کمدی این را می طلبد. خود من هم گاهی این کار را کرده ام.
- پوریا: مثلاً در معجزه سیب جایی که پیتر فالک به آن دربان می گوید «چروک، پُروک»، این پس-گردنی است. از خودتان است.
- آقای منوچهر اسماعیلی: از این چیزها زیاد گفته ام. مرحوم حمید قنبری در گفتن نقش های جری لوییس فوق العاده بود. تمام دیالوگ هایش پس-گردنی بود. مرحوم ایرج دوستدار هم روی جان وین که صحبت می کرد، همین طور می گفت. بامزه تر از این ها دیگر کسی را در دوبله نداریم که بتوانند مردم را بخندانند و در عین حال به جا باشد.
- پوریا: آقای طهماسب اعتقادی دارند که می گویند آدم های بامزه می توانند نقش های عمیق و جدی را خوب بگویند. آدم هایی که در عین حال طنز را هم درک کنند. نظرتان درباره این تئوری چیست؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: آقای طهماسب را به عنوان یک گوینده بسیار خوب و مسلط می پذیرم و قبولش دارم. در نقش های مختلفی بوده که واقعاً همتا ندارند. بنابراین عقیده اش می تواند به جا باشد، اما نمی تواند مطلق باشد. در مطلق گویی کمی تردید وجود دارد. این نظر خیلی وقت ها و در کار خیلی ها درست است. صدق می کند. اما مطمئن هستم خود ایشان هم می داند که همیشگی نیست. مطلق نیست.
- پوریا: در این مورد آقای نوذری چه گونه بود؟ به نظرتان فقط در نقش های بامزه توانا بود؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: آقای نوذری اصولاً بیش تر طنز کار می کرد.
- پوریا: در کار پیتر فالک، ایشان مدیر دوبلاژ بودند و نقش فالک را به شما دادند و آن طور عجیب و غریب آن را گفتید؟

- آقای منوچهر اسماعیلی: نه، مرحوم زرنندی مدیر دوبلاژ بودند. بعد از سالها دوباره همین فیلم "معجزه سیب" را به من دادند تا دوبله کنم که از آقای نوذری دعوت کردم تا نقش گلن فورد را بگوید. خودم هم باز نقش پیتر فالک را گفتم. این نقل قولی که شما کردید، متعلق به این نسخه است.
- پوریا: دقیقاً. من فقط همین نسخه را دیده‌ام. پس دوبله دوشم بوده... پیتر سلرز در فیلم "حضور/بودن" چه طور؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، این را خوب به یاد دارم. چنسی گاردنر یا باغبان. چندین بار به جای ایشان صحبت کرده‌ام.
- پوریا: آن کاراکتر، ترکیبی از نبوغ و سفاقت بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: پیتر سلرز بازیگری بود که برای کار کردن جا داشت. در "دکتر استرنج‌لاو" کوبریک در سه نقش بازی کرده بود و خیلی متفاوت با هم بودند. من هم سعی کردم تفاوت‌شان را در دوبله حفظ کنم. انگار سه بازیگر مختلف‌اند با سه صدا و بیان که هر کدام هم غیر معمولی است و عجیب و غریب است.
- پوریا: مدلی که بعداً آقای جواد پزشکیان مار انیمیشن "رابین‌هود" را گفتند، مدلی بود که قبلاً شما جای دوبلور همان مار یعنی تری توماس می‌گفتید و بعدها در دوبله سوم "رابین‌هود" که متعلق به شبکه خانگی بود، خودتان به همان شیوه گفتید. اما کسانی که دوبله آقای پزشکیان را شنیده‌اند نمی‌دانند این مدل گفتن، از آن شما بوده. ممکن است بگویند اسماعیلی مثل پزشکیان نقش را گفته.
- آقای منوچهر اسماعیلی: از این اتفاق‌ها زیاد می‌افتد. اما زیاد سمتش نمی‌روم، بهتر است شما هم نروید!
- پوریا: در کارتون خیلی کم کار کرده‌اید، اما بعضی از نمونه‌هایی که کار کرده‌اید خیلی استثنایی است. در نسخه قدیمی "آلیس در سرزمین عجایب" خرگوشی است که نقشش خیلی مهم است. این خرگوش همیشه عجله دارد و خیلی هول است و ساعت و تقویم حرکت آلیس به آن جهان را در دست دارد. شما جای این خرگوش صحبت کرده‌اید و واقعاً حیرت‌انگیز است.
- آقای منوچهر اسماعیلی: (لبخندی می‌زند): این نقش یادم نیست. این کارتونی که می‌گویید مال چه سالی بوده؟
- پوریا: زمان تولیدش که از اولین دوبله شما یعنی "دروازه‌های پاریس" هم شش سال قبل‌تر است. محصول ۱۹۵۱ است. بعداً دوبله شده.

- آقای منوچهر اسماعیلی: قطعاً دیرتر دوبله شده. ولی به هر حال خیلی قدیمی است. دوبله اش را می گویم. باید متعلق به دوره اولیه کارم باشد. از آن خاطره ای ندارم.
 - پوریا: دلیل کلی این که زیاد کار انیمیشن نکرده اید، چیست؟
 - آقای منوچهر اسماعیلی: کارتون را دوست ندارم، چون شخصیت ندارد. شخصیت ها را به جا نمی آورم. پوست و خون ندارند. جان ندارند. با موجود مصنوع نمی توانم رابطه برقرار کنم. راهی به درونش ندارم. ربطی بهش ندارم. احساس می کنم حضورم اضافه است.
 - پوریا: در این دهه ها بازیگرهای جدیدی بوده اند که از گفتن آنها لذت برده باشید و طعم و رنگی از بازیگرهای کلاسیک داشته باشند؟
 - آقای منوچهر اسماعیلی: نه، متأسفانه بازیگری را به خاطر ندارم.
 - پوریا: باز همان تعبیر: احساس می کنم نقش های قدیمی را بیش تر به یاد دارید.
- بله. کارهای قدیمی مثل تمبرهای قدیمی هستند که در آرشیو می مانند. آنها هستند که باید خوب نگاه شان داشت. جدیدترها که هستند خوب. قدیمی ها هیچ وقت از خاطر آدم دور نمی شوند.

از آقایان تقوایی و حاتمی تا یک تجربه با آقای کیارستمی: داغی بر دل

- پوریا: کمی از تجربه ها و جایگاهتان به عنوان مدیر دوبلاژ بگویید. کارتان با جایی که مدیر دوبلاژ بودید با جایی که فقط گوینده بودید چه قدر تفاوت داشت؟ جنس این تفاوتها در تقسیم نقشها چه گونه بود؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: در فیلم های ایرانی همه دوبله ها با مشورت کارگردان صورت می گرفت. زمان آماده شدن خیلی از فیلمها به ذهنم می رسید که این نقش را فلان شخص بگوید. وقتی برای گویندگی می آمد می دیدم که خطا نکرده ام. خوش بختانه تا الان در هیچ موردی خودم را شرمسار نمی دانم و تمام انتخابها به جا بوده. شاید نقشی کوتاه بوده اما کاملاً درست و به جا انتخاب شده. حتی در همین فیلم "محمد رسول الله" خیلی از آدمها نقش های کوتاهی داشتند اما آمدند، گفتند و چه زیبا گفتند.
- پوریا: فکر می کنید مرحوم کسمایی چرا خودش نمی گفت و فقط مدیر دوبلاژ بود؟ در فیلم "حکایت آن مرد خوشبخت" با پرویز پرستویی بازی کرد، ولی به عنوان دوبلور شناخته نمی شد.

- آقای منوچهر اسماعیلی: من هم یاد نمی‌آید ایشان یک کلمه گفته باشد.
- پوریا: خیلی جالب است که یک استاد فن، خودش هیچ نقشی نگفته باشد.
- آقای منوچهر اسماعیلی: ایشان نویسنده و مترجم زبان فرانسه بود. بیشتر عشقش به کارگردانی سینما بود. بعد که دوبله رونق گرفت بیشتر با فیلم‌های فرانسوی شروع کرد. به همین خاطر در بیشتر فیلم‌هایی که به ایشان می‌دادند مدیریت دوبلاژ را به عهده می‌گرفت.
- پوریا: شما نقش مترجم‌ها را هم قطعاً در کارتان مهم می‌دانید. همیشه می‌گویم کسانی که نمایش‌نامه "مردی برای تمام فصول" را ترجمه کرده‌اند و چاپ شده، کارشان به قدرت ترجمه حسین شایگان برای فیلم نبود. ترجمه‌اش ترکیبی از فخامت و وقار و در عین حال صمیمیت بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، این کار مترجم هنرمندی را می‌طلبد. نباید تنها مترجم باشد، بلکه باید عاشق سینما باشد.
- پوریا: از مترجمان قابلی که در آن سال‌ها کار می‌کردند کسی را به یاد دارید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: مترجم بزرگ، زیاد داشتیم. مثلاً نجف دریابندری.
- پوریا: به عنوان مدیر دوبلاژ برای خوراندن دیالوگ به دهان بازیگر چه قدر در ترجمه دست می‌بردید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: همیشه لازم بود این کار را بکنیم. اصلاً بخشی از کلمات را خودمان انتخاب می‌کردیم. تا جایی که می‌شد سعی می‌کردیم لپ سینک و با دیالوگ هماهنگ باشد. خیلی وقت‌ها کلماتی را که مترجم انتخاب کرده بود با کلمه دیگری جایگزین می‌کردیم. مترجم فقط یک بار فیلم را دیده و ترجمه کرده بود. اما ما فرصت داشتیم بنشینیم پشت موویلا و فیلم را پلان به پلان ببینیم و دیالوگ‌ها را با لب و دهان هنرپیشه هماهنگ کنیم.
- پوریا: میان یادگارهای شما در مدیریت دوبلاژ فیلم‌های ایرانی، فیلم "ناخداخورشید" منهای غنای سینمایاش، به لحاظ دوبله هم کار به خصوصی بود. در مقاله‌ای استودیوی دوبلاژش را «اتاق لهجه و خشونت» اسم گذاشته بودم. از اول تصمیم‌تان این بود که خودتان جای ناخدا صحبت کنید؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله. البته با کمک ناصر، چون ناصر خودش جنوبی است. من معلم دیگری نداشتم. البته خانواده همسر هم جنوبی هستند و اهل تنگستان بوشهرند. بنابراین مشکلی در گفتن لهجه

جنوبی نداشتیم. از اول با این لهجه آشنا بودم و یادگیری هم برایم مشکل نبود. فقط می ماند سعید پورصمیمی که جای خودش صحبت کرد و فوق العاده بود. جای فتحعلی اویسی آقای کاملی صحبت کرد. آقای نقشینه جای خودش گفت. صدای آقای نصیریان هم ژرژ پطرسی بود.

- پوریا: نیرنگ بازی کاراکتر مستر فرهان را خیلی خوب درآورده بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، بسیار عالی بود.
- پوریا: همیشه احساسم این است که فیلم "ناخدا خورشید" و شخصیت ناخدا را خیلی دوست دارید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، قطعاً. مثل ناصر تقوایی کم داریم. نداریم.
- پوریا: سر سریال "دایی جان ناپلئون" ایشان خیلی ها می گفتند پرویز صیاد به قدر کافی برای یک دون ژوان دیپلمات، خوش قیافه نیست. خیلی ها معتقد بودند صدای شما بوده که تشخیص شیطنت آمیزی به این شخصیت داده.

- آقای منوچهر اسماعیلی: غیر از توصیفی که شما می کنید، این شخصیت نقطه عطفی در این خانواده است. در واقع اسدالله میرزا پانویس کتاب یا فیلم است. از مرحوم فنی زاده که متوسل به ائمه می شود گرفته تا شیرعلی قصاب و اسپیران غیاث آبادی و آن کمیسر و دیگران، هر کدام شناسنامه دارند بجز این یکی. خود دایی جان با بازی مرحوم نقشینه روی این شخصیت خیلی حساب می کند، چون عضو وزارت امور خارجه است، البته زن باره هم هست! یکی از نقاط ضعفش همین است و این را می خواهد به سعید دیکته کند. اما در عین حال این چیزها توی کت سعید نمی رود و بلد هم نیست. خیلی جالب است که شنیدم چند تا از بازیگرانی که جای شان صحبت کرده ام احساس نارضایتی کرده اند. فکر می کردند اگر خودشان می گفتند خیلی بهتر بود. یکی شان همین پرویز صیاد بود. اگر همان موقع به من می گفتند با این که ناصر تقوایی عزیز من بود اما کار را ترک می کردم. حتی الان فکر می کنم اشتباه کردم جای حسن کچل که صیاد بازی می کرد، صحبت کردم.

- پوریا: با آن همه شعرخوانی در اولین تجربه موزیکال سینمای ایران، کار خیلی سختی هم بوده.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله. خدا علی حاتمی را رحمت کند. یک ماه مرا در استودیوی طنین با امیر بیداریان نگه داشت. او ضرب می زد و من می خواندم. من و ناصر طهماسب. فقط ما بودیم و می خواندیم تا کار و ضرب و آهنگ هایش درست شود. داستانی داشت این فیلم... صدابرداری یک ماه طول کشید.

- پوریا: کلاً مرحوم حاتمی بخشی از فیلم را در اتاق دوبلاژ می ساخت. با این که خیلی ها او را به عنوان یک دیالوگ ادیب و مسلط می شناختند، جالب است که خیلی اوقات دیالوگ را سر صحنه می نوشت. در واقع می دانست ستاره هایی در اتاق دوبلاژ دارد که دیالوگ ها را آنجا تکمیل می کند. خیلی با دوبله عیش می کرد. یعنی دوبلاژ برایش فقط یک فرایند فنی نبود، فرایند خلاقه بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله، واقعاً. ما هم با کار او عیش می کردیم. با ما غریبه نبود، بین ما می لولید. یعنی ما را آلوده و آغشته خودش کرده بود. وقتی حضور داشت بخشی از وجود ما علی حاتمی بود. خیلی روی ما حساب می کرد و به ما احترام می گذاشت. فرق نمی کند، مسعود کیمیایی هم همین طور بود. با ما قاطی بود.
- پوریا: همیشه می گفتیم بازیگری برای آقای کیمیایی خیلی به دوبله متکی است. اکت هایی را می گرفت که قرار بود طنین دوبلوری رویش باشد. از وقتی صدا برداری سر صحنه رایج شد، همیشه فکر می کردیم آقای کیمیایی خیلی سر صحنه عذاب می کشد. چون خیلی از جوان ها صدای خوبی ندارند یا صدای شان طنین ندارد. و بعد سر "جرم" دو نسخه کار کرد. انگار دلش برای دوبله تنگ شده بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: شاید بعد سال ها می خواسته دوباره تستی بزند. هر دو نسخه را هم اکران کرد.
- پوریا: تجربه شخصیت مجید ظروفچی "سوته دلان" را دوست دارید و معلوم است به این شخصیت دل داده اید.
- آقای منوچهر اسماعیلی: بله. مرحوم علی حاتمی هم خیلی عاشق این فیلمش بود. خیلی آن شخصیت را دوست داشت.
- پوریا: هیچ وقت فکر نکرده بود خود و ثوقی جای خودش صحبت کند؟
- آقای منوچهر اسماعیلی: به من نگفت، ولی فکر می کنم اصلاً چنین فکری در مخیله اش نبود.
- پوریا: فکر می کنم این فیلم را به اتکای دوبله ساخته بود.
- آقای منوچهر اسماعیلی: همین طور فکر می کنم. مثل خیلی کارهای دیگرش. نمی خواهم از روی خودخواهی حرف بزنم، ولی با قیچی هایی که فیلم خورده بود بعید می دانم با صدای خود بازیگر، این طور می شد. ما هم سعی کردیم آدم عقب افتاده را همان جور که او می خواهد در بیاوریم. اگر او رضایت

- نمی‌داد هیچ صحنه‌ای را بر نمی‌داشتیم؛ حتی یک کلمه را. در فیلم "مادر" هم همین‌طور بود. بدون رضایت و تأیید ایشان هیچ صحنه‌ای را بر نمی‌داشتیم.
- پوریا: با این که آقای کیمیایی همیشه برای نقش وثوقی سراغ شما می‌آمد فکر می‌کنید چه‌طور شد که در "گوزن‌ها" تصمیم گرفت خودش نقش را بگوید؟
 - آقای منوچهر اسماعیلی: از دلیل این تصمیم هیچ اطلاعی ندارم.
 - پوریا: خود این فیلم را دوست دارید و از آن خاطره‌ای دارید؟
 - آقای منوچهر اسماعیلی: نه، چون آن فیلم با سینما رکس رفت. آن حادثه این قدر تلخ است که آدم دوست ندارد فیلمی را که در زمان حادثه اکران می‌شده به خاطر بیاورد.
 - پوریا: خیلی هم عجیب بود و انگار حادثه به این فیلم بی‌ربط نبود.
 - آقای منوچهر اسماعیلی: جرقه‌ای بود برای این که بیندازند گردن شما. بگویند شما این شیرینی را آوردید و باعث مسمومیت این آقا شد. در حالی که مزورانه این اتفاق افتاد. سینمایی که همیشه بوده و کار می‌کرده، چه‌طور می‌شود درش از پشت قفل شود؟ درهای سینما همیشه باز بوده.
 - پوریا: یک نمونه دیگر از بزرگان قدیمی سینمای ایران را که به سادگی و به خاطر اهمال از دست‌شان دادیم، آقای کیارستمی بود. جنس سینمای‌شان بازیگر نداشت، اما شما در فیلم "شیرین" کار کردید و تصاویری از پشت صحنه دیده‌ام که با تمام احساس و وجودتان، درونیات‌تان را بیان می‌کنید. این تصویر خلوت عجیبی دارد. شخصیت ایشان را چه‌طور می‌دیدید؟
 - آقای منوچهر اسماعیلی: ما مرعوب عکس و تصویر و پروپاگاندا نمی‌شویم، اما خود آدم‌ها گاهی می‌شوند. ایشان از آن دست نبود. انگار اصلاً آن نامی که در سینمای دنیا از بزرگان است، یکی دیگر است. آن را با خودش نمی‌آورد. مثل کسانی نبود که به خاطر این عناوین نمی‌توانند از این در تو بیایند. همه شیفته شخصیت والای ایشان شدیم. این قدر والا و افتاده بود که انگار اصلاً صاحب آن اسم نبود. خیلی راحت داغ به دل ما گذاشت و رفت...

